

نقد بررسی کتاب

# نهج الفصاحه منظوم

○ محمدرضا زادهوش

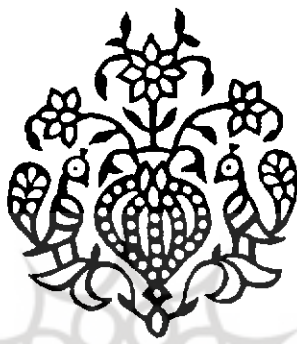
زننده یاد ابوالقاسم پاینده مجموعه‌ای از سخنان قصار پیامبر (ص) را از منابیی چون اصول اربعه، صحاح سته، اعیان الشیعه، ناسخ التواریخ، تیسیر الوصول، کنوز القائق، البیان و التبینین، عقداالفرید، کمال النصیحه و الادب و ربیع الابرار فراهم آورد و به فارسی ترجمه نمود و در سال ۱۳۱۶ منتشر کرد که هسته اصلی چاپ‌های بعدی شد و در ۱۳۲۴ش مقدمه‌ای کوتاه بر آن افزود و به اقتفای نهج البلاغه، نهج الفصاحه‌اش نام کرد. اقبال عمومی به این گردآمده، که هم بدیع بود و بی نظیر، هم ترجمه فارسی داشت و هم روان بود، هم زیبا و هم از غلط‌های چاپی مبرا بود چاپ‌های مکرر را در پی داشت، تا ۱۳۳۶ش که با مقدمه‌های دیگر و بس دراز آهنگ منتشر شد که در آن از راز فصاحت محمدی و انطباق لفظ و معنا سخن می‌رفت و زندگانی حضرت را بیان می‌داشت و سپس به ضبط حدیث می‌پرداخت و آن منع صریح که از ثبت گفتار خویش کرده بود و عام و مطلق نبود و مردم دقیق عالم به خفیات امور که به ثبت و فهم و دقت و ضبطشان اعتمادی بود، این کار به اجازه وی می‌کردند و بعدها که راویان آن حماسه آنان بودند که از رنج گرسنگی و بیم قصاص یا به طلب فخر و مال، اسلام آورده بودند و همیشه تاریخ، سنت چنین است «خوشه‌چینان گرد خرمن قدرت حلقه می‌زنند و ای بسا حرمت خرمن را قربان خوشه‌ای می‌کنند؛ در مدت بیست و چند سال از حوادث زلزله و ش، قدرت‌های معنوی و سیاسی و اقتصادی عصر درهم ریخته بود و به جای آن قدرتی نوزاد به نام اسلام پدیدآمده بود و اخلاط ناس رو سوی آن کرده بودند و در نهاد انسان نهاده‌اند که به ابراز تفاخر یا کسب اعتبار یا هر منظور دیگر حق را وارون می‌کند، آنچه را می‌باید دیده یا شنیده باشد و نبوده تا بشنود و ببیند، دیده و شنیده می‌گردد و این نکته در قضایای ضمیرشناسان

○ مجموعه کلمات قصار حضرت رسول اکرم (ص) در نهج الفصاحه منظوم  
○ محمدحسین سلطانی  
○ انتشارات آرون، چاپ اول ۱۳۸۰ش

مجموعه کلمات قصار  
حضرت رسول اکرم (ص)  
در  
نهج الفصاحه منظوم

تألیف

محمدحسین سلطانی، لرگانی کجوری



چون اولیات اقلیدس است»<sup>۱</sup>.

پس از این مجمل از حوادث اسلام بعد از وفات پیامبر (ص) تا شهادت علی (ع) به گفت گوی اختصاصی درباره حدیث و بیات نازل شده و علاوه بر آن کارهایی که غلات شیعه انجام دادند و اضافه بر همه جعلیات، اشاره می‌کند و به هر حال تا دو قرن هرکس هدفی برای جعل حدیث داشت و شاید «به همه دوران‌ها جعل حدیث بیشتر برای جلب نظر ارباب قدرت» بوده است.

گردآورنده نهج الفصاحه این همه را که در جعل حدیث بازگو نمود خود به کار بست تا کمتر حدیثی ناسره و مجعول و تحریف شده و تصحیف شده در میان آید. پس از آن احادیث احکام و مکررات را سویی نهاد و بیشتر به ضبط احادیث در موضوع فضایل و اخلاقیات عملی پرداخت تا عموم مردم را سود دهد.

این جستارها را با استفاده از مجموعه‌های حدیثی مخطوط استوارتر ساخت و نیمه نخست<sup>۲</sup> آن را با اضافات و اصلاحات بسیار به چاپ سپرد. پس از چاپ کامل نهج الفصاحه که بعدها عیناً و بی هیچ تغییری پی‌درپی منتشر شد خرده‌های بسیاری بر آن گرفتند و نقدهایی بر آن نگاشتند که همه بسیار سست و کلی بود و مهم‌ترین آنها در مقدمه دوم مرحوم پاینده آمده و پاسخ داده شده که برای بررسی شیوه نقد و جریان‌شناسی نقادی و نقادان بسیار مناسب و خواندنی است.<sup>۳</sup>

نهج الفصاحه اکنون با پا گذاشتن به دهه هفتم عمر خویش به نظم درآمده است. محمدحسین سلطانی ناظم نهج الفصاحه پیش از این نهج البلاغه<sup>۴</sup> را به نظم درآورد که با کمک معاونت فرهنگی وزارت ارشاد

در هفت هزار نسخه به چاپ رسید. همچنین صحیفه سجادیه همو تاکنون در دو نوبت و در هشت هزار نسخه منتشر شده و علاوه بر همه این‌ها آستین همت بر دست ارادت بالا زده تا زندگی‌نامه حضرت رسول اکرم (ص) از تولد تا وفات «و به عبارت دیگر شهادت آن حضرت»<sup>۵</sup> و زندگانی حضرت علی (ع) را به شعر - که خود فروتنانه آن‌ها را نظم می‌خواند - درآورد.

نظم این کتاب براساس ترجمه پاینده است و هر کلمه قصار در یک الی نه بیت به نظم کشیده شده و شماره‌هایی که در کنار ابیات دیده می‌شود مطابق است با شماره‌های نهج الفصاحه چاپ پاینده.

زدم چنگ بر دامن آن رسول

توسل به او تا نماید قبول

ز ایرادها او کند گر باوری

که شعر از قصار است نوآوری

فروتر ز وحی خداوندگار

فراتر ز گفتار انسان قرار

مثلاً «ادامات صاحبکم فدعوه لاتقعوا فیه. وقتی کسی بمیرد وی را بگذارید و از او بد نگوئید»<sup>۶</sup> چنین آمده:

کسی گر بمرد از جهان وارheid

از او بد نگوئید و گورش نهید

یا کلمه قصار «انما الاول رحمة من الله لامتی، لولا الامل ما ارضعت ام ولدًا ولا عرس غارس شجرًا: امید رحمت خدا برای امت من است، اگر امید نبود مادری فرزند خود را شیر نمی‌داد و کسی درختی نمی‌کاشت»<sup>۷</sup>.

این گونه شده است:

امید است از رحمت کردگار

که بر امت من گرفته قرار

اگر که امیدی نبوده به یاد

ز امید، دل گشت با او قرین

به ارزش ز اعمال کس آن بود

به نیت سرانجام برهان بود<sup>۱۷</sup>

و کلمه قصار «شباب سخی حسن الخلق احبّ الی الله من شیخ  
 سیء الخلق»: جوان سخاوتمند نیک‌خو در نزد خدا از پیر بخیل عابد بدخو  
 محبوب‌تر است<sup>۱۸</sup>» به نظم چنین شده است:

جوان سخاوت‌گر و نیک‌خو

به از عابد پیرو بد بخل و خو

به نزد خداوندگار جهان

ز عابد بود بیش قرب جوان<sup>۱۹</sup>

مرحوم پاینده علاوه بر کلمات قصار دو بخش دیگر را نیز در  
 نهج‌الفصاحه ضبط کرده است: ضمیمه نخست<sup>۲۰</sup> شامل سیزده خطبه از  
 حضرت رسول (ص) و ضمیمه دوم<sup>۲۱</sup> تمثیلات حضرت رسول (ص) شامل  
 شانزده تمثیل کوتاه و بسیار زیبا و هر دو بخش نیز در کتاب حاضر به نظم  
 درآمده است.<sup>۲۲</sup> تمثیل «نماز و آن اثر که دعا در محو خطاها دارد: اراءیتم  
 لو ان نهرأ بیاب احدکم یغتسل منه خمس مرآت هل یبقی من در نه من  
 شیء؟ قالوا: لا؛ قال: فذلک مثل الصلوات الخمس یمحوالله بهن الخطایا؛  
 به من بگویند اگر جویی بر در یکی از شما باشد که هر روز پنج بار در آن  
 شستشو کند آیا از چرک او چیزی بماند؟ گفتند: نه، گفت: این حکایت  
 نمازهای پنج‌گانه است که خدا خطاها را بدان محو می‌کند.»<sup>۲۳</sup> را به نظم  
 چنین می‌خوانیم:

بگویند بر من اگر جوی آب

که بر درب یک خانه‌ای دست باب

که هر روزه نه پنج بار داخل به جوی

و کامل نماید ز خود شستشوی

و آیا ز چرکی بماند به جا؟

بگفتند: نه، گفت: زین نکته‌ها

حکایت نماز است در پنج‌گاه

که در آن شود رو به رو با اله

که بر آن خداوندگار جهان

کند محو از آن خطاهایتان<sup>۲۴</sup>

و سرانجام نظم نهج‌الفصاحه با این ماده تاریخ به پایان می‌رسد:

شد اتمام نهج‌الفصاحه ز شعر

خداوند بود است با من به مهر

که گویا نموده مرا در زبان

ز گفتار پیغمبری مهربان...

به نظم کلام قصار رسول

به هشت ماه شد کار من در حصول

هزار و سه صد سال هفتاد هشت

که از تیر مه پنج روزی گذشت

به پایان رسیده است نظم قصار

خداوند منان مرا بود یار

کنم شکر یزدان به هر صبح و شام

به شعرم ز نهج‌الفصاحه تمام.

(۱۳۷۸/۴/۵)

همان‌گونه که پیش‌تر گفته آمد تکیه کتاب حاضر در به نظم  
 درآوردن کلمات گهربار حضرت رسول اکرم (ص) ترجمه‌های فارسی  
 پاینده از آن کلمات بوده است و مبراً بودن کار چاپ پاینده از غلط‌های  
 مطبعی را نیز خاطر نشان ساختیم و خود نیز این اندازه صحت اعراب و  
 درستی چاپ را دور از انتظار خواننده و گفته است که بیشتر غلط‌ها از آن  
 جاست که یک نقطه افتاده یا بی‌جا افتاده یا اعرابی زیر و زبر شده که  
 چندان مهم نیست و در معنا اثر ندارد و هم تشخیص آن‌ها بسیار ساده  
 است.<sup>۲۵</sup>

همچنین گفتیم که نقدهای نهج‌الفصاحه هرچند فراوان بود ولی  
 بیشتر کلی و سست و شامل مواردی همانند این که چرا از مصادر اهل  
 سنت در آن استفاده شده و از این قبیل که نه تنها قبح نبود که حسن به  
 شمار می‌رفت می‌شد.

دربارهٔ اعراب‌گذاری و درستی مشکول نمودن کلمات هنوز سخن  
 بسیار است و از هرچه باشد مقداری از جملات و کلمات به درستی  
 مشکول نگشته‌اند که این البته در شمار اغلاط مطبعی نخواهد بود.  
 این‌گونه موارد هرچند باید در چاپ‌های بعدی اصلاح شود یا در جایی  
 نگاشته گردد و احصا شود ولی از آن رو که به هر صورت به معنا هیچ  
 خللی وارد نساخته از بحث و دامنهٔ این مقاله خارج است؛ به ویژه آن که با  
 نهج‌الفصاحه منظوم نیز هیچ ارتباطی پیدا نکرده است.

ولی بررسی دیگری که هم لازم‌تر است و هم در باره با نهج‌الفصاحه  
 منظوم، پژوهش در ترجمهٔ مرحوم پاینده است؛ چه نظم نهج‌الفصاحه در  
 حقیقت تکیه بر آن دارد و مایه و رویکرد اصلی آن به شمار می‌رود.

کسانی که هم شأن تو هم ردیف

کند خواستگاری ز دخت شریف

یده دختر خود شوهر و بعد کار

حوادث مباحثید در انتظار<sup>۲۱</sup>

متکی بر جمله «وقتی اشخاص هم شأن به خواستگاری پیش شما آمدند، دختران خود را به شوهر بدهید و در کار آن‌ها منتظر حوادث مباحثید» است که ترجمه‌ای است از «أذا جاءکم الکفء فانکحوهن» و لاترنبصوا بهن الجِدنان<sup>۲۲</sup>. جِدنان به حوادث ترجمه شده که به کلی نادرست است که نه در لغت چنین کلمه‌ای موجود و نه در احادیث چنین چیزی مضبوط است و باید حدّثان خواننده شود به معنای طی شدن شبان و روزان و گذر روزگار.

به کاری که دل هست چرکین از او

بکن چشم پوشی که بدین از او<sup>۲۳</sup>  
باتوجه به ترجمه «وقتی دل تو از کاری چرکین است از آن چشم بیوش از کلام «أذا حاک فی نفسک شیء فدهه»<sup>۲۴</sup> به نظم کشیده شده در حالی که حاک نه به معنای چرکین شدن که به معنای مشغول داشتن و رسوخ کردن است.

مسلمان بر او بهترین کسب‌ها

که در راه حق تیر خود را رها<sup>۲۵</sup>  
«أطيب کسب الرجل المسلم سهمه فی سبیل الله: بهترین کسب مرد مسلمان تیری است که در راه خدا می‌اندازد»<sup>۲۶</sup> که «سهم» را غنیمت ترجمه کردن به حقیقت نزدیک‌تر است.

به وقتی مصمم شدی بهر کار

نما استخاره در آن هفت بار  
به تصمیم قاطع ز خود بر نگر  
هر آنچه به دل خوب آید نظر  
طرف را به دل هر کجا سوی اوست

همان را گزین کن که در لو نکوست<sup>۲۷</sup>  
«أذا هممت بأمر فاستخر ربک فیه سبع مرآت ثم انظر الی الذی یسبق الی قلبک فأنّ الخیرة فیه: وقتی به کاری تصمیم گرفتی هفت بار استخاره کن سپس بنگر دل تو به کدام طرف نگران است؛ زیرا نیکی در آن است». در تمامی ترجمه‌هایی که از این حدیث در متون روش استخاره آمده مفهوم «دل تو به کدام طرف نگران است»<sup>۲۸</sup> و نگران بودن ذکر نشده و مطلب زودبابت‌تر و کاری که بیش‌تر از همه در دل می‌آید و راه می‌یابد ضابط گشته است.

خدا با حیا پرده پوش است آن

حیا پرده پوشی را دوست آن

سپس گر به غسلی یکی از شما

به مستوری از خویش پوشش نما<sup>۲۹</sup>

که در حدیث «أنا لله تعالی حی ستر یحبّ الحیاء و الستر، فاذا اغتسل احدکم فلیستر» پوشیده نگاهداشتن خویش در شستشوی بدن این‌گونه به غسل تخصیص پیدا کرده است: «خداوند با حیا و پرده پوش است و حیا و پرده پوشی را دوست دارد، پس هنگامی که یکی از شما غسل می‌کند خود را مستور کند»<sup>۳۰</sup>

ز آسان بگیران و آزاده‌ها

هر آن کس بود دوست دارد خدا<sup>۳۱</sup>  
«إنّ الله تعالی یحبّ السهل الطلیق: خداوند شخص آسان گیر آزاده را دوست دارد»<sup>۳۲</sup>. طلیق در معنای خوشرو<sup>۳۳</sup> به کار رفته که با حدیث پیامبر (ص) نیز بیشتر هم‌خوانی دارد.

زنان را به مال و جمال و به دین

بگیرند مردم که تا هم قرین

شما هم بجوید از آن زنان

که دین‌دار باشند اندر جهان<sup>۳۴</sup>  
«أنّ المرأة تُنکح لدینها و مالها و جمالها فلیک بذات الدین تربت یداک: زن برای دین و مال و جمالش گیرند زن دین‌دار بجوید»<sup>۳۵</sup>  
که «تربت یداک» در ترجمه لحاظ نشده است.

ز بدتر همه مردم اندر جزا

کسی هست در پیشگاه خدا

که از بد زبانی او مردمان

ز ترسش حذر کرده اندر جهان<sup>۳۶</sup>  
«أنّ شرّ الناس یوم القیامة عندالله من فرقه الناس اتقاء فحشه»<sup>۳۷</sup> و ترجمه شده است: «بدتر از همه مردم پیش خدا روز قیامت کسی است که مردم از بیم بد زبانی‌اش از او حذر کنند». ولی «فرق» در عرف عرب و لغت پژوهان به ترس معنا شده و در نظم هر دو کلمه ترس و حذر استعمال شده است.

ز داد و ستد هر که شد کم فروش

جهنم بود جای او آی هوش<sup>۳۸</sup>

این بیت برگرفته از کلام «إنّ صاحب المکس فی النار: راهدار در جهنم است» به شمار می‌آید که در شعر به جای «راهدار»، «کم فروش» آمده و این علاوه بر آن است که «مکس» به معنای محتسب و مأمور وصول مالیات و خراج است و نه به معنای راهدار.

چه خوب است هر شخص با میهمان

که تا درب خانه نماید روان<sup>۳۹</sup>

کسی را که با زحمت بس زیاد  
 وضو بر رضای خداوند راد  
 به تاریک شب او به مسجد روان  
 نبایش به پروردگار جهان  
 ترحم کند بر صغیر و فقیر  
 گرسنه شکم از غذا کرده سیر  
 سه چیز است هر کس بر او دست یاب  
 خداوند آسان بگیرد حساب  
 از رحمتش انتفاء  
 بهشت برینش بر آن داده جا  
 بر او رحمت‌آرد خدای مبین  
 و او را رساند بهشت برین  
 ز عفویش بر آن کس که کردش ستم  
 و پیوند آن کس که بپرید و دم<sup>۲۰</sup>  
 «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَ فِيهِ حَاسِبُهُ اللَّهُ حَسَاباً سِيراً وَ ادْخَلَهُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِهِ: تَعَطَىٰ مِنْ حَرَمِكُمْ، وَ تَعَفَوْا عَمَّنْ ظَلَمَكُمْ، وَ تَصَلَّ مِنْ طَعْنِكُمْ: سه چیز است که در هر که باشد خدا حساب را بر او آسان گیرد و وی را به اقتضای رحمت خود به بهشت درآورد: عطا به آن کس که تو را محروم کرده است و عفو آن کس که بر تو ستم روا داشته است و پیوند با آن کس که از تو بریده است»<sup>۲۱</sup>. این کلام در نهج‌الفصاحة مرحوم پاینده با شماره ۱۲۷۷ مشخص گشته و کلام پیش از آن هم باز همین شماره را برکنار دارد: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَ فِيهِ اِظْلَهُ اللَّهُ تَحْتَ ظِلِّ عَرْشِهِ يَوْمَ لاَ ظِلَّ الاَ ظِلَّةُ: الوضوء على المكاره، والمشي الى المساجد في الظلم و اطعام الجائع: سه چیز است که در هر که باشد خداوند وی را در روزی که سایه‌ای جز سایه خدا نیست در سایه عرش جای دهد: وضو گرفتن با زحمت و راه مسجد سپردن در تاریکی و سیر کردن گرسنه»<sup>۲۲</sup>. همان‌گونه که مشاهده شد این دو کلام که سهواً با یک شماره ثبت شده‌اند هر دو در یک قسمت به نظم درآمده‌اند و فتحة کلمة «الظلم» ظاهراً نادرست و صحیح «الظلم» است. بود بهترین زن ز زنهایتان  
 که او بچه‌آور بود مهربان  
 شریک و مطیع است بر شوهرش  
 اگر از خدا ترس باشد سرش  
 هم از بدترین زن زنان شما  
 کند خویش آرایش از چیزها  
 تکبر بورزد رود ره زمین  
 منافی دورویی بود این چنین  
 از آن‌ها جز اندازه یک کلاغ

«أَنَّ مِنَ السَّنَةِ اَيْنَ يَخْرُجُ الرَّجُلُ مَعَ ضَيْفِهِ اِلَى بَابِ الدَّارِ: خوب است که مرد با مهمان خود تا در خانه برود»<sup>۲۳</sup>، که «سنت» تاکنون در هیچ قاموسی «خوب» معنا نشده است.  
 ز شرک و دروغ اندر این روزگار  
 نمایید پرهیز تا رستگار<sup>۲۴</sup>  
 «انها کم عن الزور: از شرک و دروغ بپرهیزید»<sup>۲۵</sup> که «زور» به معنای دروغ به کار رفته ولی هیچ گاه «شرک» معنا نشده است.  
 جوانمردها از گناهانشان  
 تراشید عذری ز خواهانشان<sup>۲۶</sup>  
 برگرفته است از «اهتلبوا العفو عن عثرات ذوی المرؤات: برای گناهان جوانمردان عذرتراشی کنید»<sup>۲۷</sup>. اهتلب و اهتلبوا از ماده «هبل» در معنای «اغتنام» و عثرات جمع «عثره» لغزش است و نه گناه و معنای عفو هم در ترجمه لحاظ نشده است.  
 چنان است مؤمن که در خیر کار  
 بکوشد هر آنچه توان روزگار  
 ز هرچه که نتوان رسیدن به او  
 به امید خواهد رسد آرزو<sup>۲۸</sup>  
 از کلام «تجد المؤمن مجتهداً فيما يطيق متلهاً علی ما لا يطيق: مؤمن چنان است که در کار خیر هرچه تواند کوشد و هرچه نتواند به آرزو خواهد»<sup>۲۹</sup>  
 که در ترجمه متلهاً از «لهف» آرزو کردن آمده ولی معنای درست آن متحیر گشتن است.<sup>۳۰</sup>  
 سه چیزی نباید به تأخیر از آن  
 نمازی که وقتش رسیده به آن  
 جنازه چو آماده شد گیر زود  
 به‌نام خداوند گویی درود  
 هم آن زن را که بیوه است شوهر دهید  
 زمانی که هم شانش آید پدید<sup>۳۱</sup>  
 «ثَلَاثٌ لاَ تُؤَخَّرُوهِنَّ الصَّلَاةُ اِذَا اتَتْ وَ الْجَنَازَةُ اِذَا حَضَرَتْ وَ الْاِيْمَانُ اِذَا وَجَدَتْ كَقَوْلِ: سه چیز را نباید تأخیر انداخت نماز همین که وقت آن رسید و برداشتن جنازه وقتی آماده شد و شوهر دادن بیوه وقتی هم شانی یافت»<sup>۳۲</sup> و «ایم» به «بیوه» ترجمه شده در حالی که در لغت به معنای مؤنثی است که همسر ندارد و تعمیم آن به کلیه اناث بدون زوج است.<sup>۳۳</sup>  
 سه چیز است در هر که باشد به دار  
 که سایه به جز سایه کردگار  
 که آن سایه عرش حق باشد آن  
 دهد جای هر سایه‌اش این کسان

که خط سفیدی به گردن چو زاغ

نخواهد رود در بهشت برین

سزاوار باشد سزایش چنین<sup>۵۲</sup>

با عنایت به «خیر نسائکم الولود الودود المواسیة اذا اتقین الله و شرّ نسائکم المتبرجات المتخیلات و هنّ المنافقات لا یدخل الجنة منهن الا مثل الغراب الاعصم: بهترین زنان شما زن بیچه‌آور مهربان است که شریک و مطیع شوهر باشد اگر از خدا بترسند و بدترین زنان شما آرایش‌کنان و متکبران‌اند و آنان منافقان‌اند و از آن‌ها جز به اندازه کلاغی که خط سفید به گردن دارد به بهشت نمی‌روند»<sup>۵۳</sup>. غراب اعصم در اصطلاح به کلاغی گفته می‌شود که در دو بال علامت مشخصه یا سفیدی داشته باشد نه بر گردنش؛ در نظم این کلام «خط سفیدی به گردن چو زاغ» آمده یعنی هر کلاغی که این‌گونه باشد پس زاغ است! اما سخن حضرت (ص) اشاره به موارد شاد و کم‌یاب و انگشت‌نما چون غراب اعصم است.

زنی رفته اندر جهنم چنان

که او گربه‌ای بسته اندر جهان

غذایش نداده است تا این که مرد

و نگذاشت اندر زمین چیز خورد<sup>۵۴</sup>

بنابر ضبط و ترجمه نهج‌الفصاحه: «دخلت امرأة النار فی هرة و بطتها فلم تطعمها و لم تدعها تأکل من خَشاش الارض حتی ماتت: زنی به جهنم رفت برای آن که گربه‌ای را بسته بود و چیزی بدو نخوراند و نگذاشت از چیزهای زمین بخورد تا بمرد»<sup>۵۵</sup>، که «خَشاش» بنا بر ضبط مشهور باید به کسره خوانده شود: «خَشاش» و در معنای حشرات است نه چیزها؛ علاوه بر این در کلام حضرت (ص) ظاهراً حرفی یا کلمه‌ای در تقدیر است به عنوان نمونه اگر در میان «لم تدعها» و «تأکل» مثلاً «حتی» را در تقدیر بگیریم معنای جمله روان‌تر می‌شود بدین صورت که «.. چیزی بدو نخوراند تا مجبور شد از حشرات زمین تغذیه کند تا آن که مرد». درستی این کلام با توجه به ضبط بسیار کهن فضائل الصحابه<sup>۵۶</sup> روشن‌تر می‌گردد: «... فلاهی اطعمته و لاهی ارسلته فیأکل من خَشاش الارض ثم ماتت» که «ف» را پیش از «یأکل» ضبط نموده و ضبط متأخر سیر اعلام النبلاء ۵۸ تأییدی دوباره و جدیدتر است که «.. فلم تکن تطعمها و لا ترسلها فتأکل من خَشاش الأرض»<sup>۵۷</sup>.

خداوند بخشد ز مرد دلیر

که وقت فروش است آسان بگیر

به آسان خرید او نماید ز کار

ز پرداخت پولش بود برقرار

طلب از کسان سهل‌انگاری‌اش

چنین در وصول از طلب‌کاری‌اش<sup>۵۸</sup>

«رحم الله عبداً سمحاً اذا باع سمحاً اذا اشتری سمحاً اذا قضی سمحاً اذا اقتضی: خدا رحمت کند کسی را که هنگام فروش سهل‌انگار باشد و هنگام خرید سهل‌انگار باشد و هنگام پرداخت سهل‌انگار باشد و هنگام طلب سهل‌انگار باشد»<sup>۵۹</sup>. ترجمه «سمحاً» به سهل‌انگاری به جای روامداری و آسان‌گیری و ترجمه جدا جدای کلام از مشکلات ترجمه این حدیث است.

کسان از مقامات در رأس کار

بخواهد شدن صاحب اختیار

خورد مالتان را بگوید سخن

دروغ گو و اندر عمل یافتن

به بدگویی کس به ظلم و جفا

نخواهند راضی شدن از شما

که تا کار زشتش به نیکو شمر

دروغش عیان راست آری نظر

اگر او رضا داده باشد به حق

به رفتار نیکو شود مستحق

ز حق گر تجاوز از او شد پدید

ز منش کسی کشته گردد شهید<sup>۶۰</sup>

«ستکون علیکم ائمة یملکون ارزاقکم یحدنونکم فیکذبونکم و یمعلون فیسبون العمل لایرضون فیکم حتی تحسنوا قبیحهم و تصدقوا کذبهم فاعطوهم الحق ما رضوا به فاذا تجاوزوا فمن قُتل علی ذلک فهو شهید: پیشوایانی بر شما منصوب خواهند شد که روزی‌های شما بخورند و با شما سخن کنند و دروغ گویند و عمل کنند و بد کنند از شما راضی نشوند تا کار زشتشان را نیکو شمارید و دروغشان را راست به حساب آرید، اگر به حق رضا دادند مطابق آن با ایشان رفتار کنید و اگر از حق تجاوز کردند هر که در این راه کشته شود شهید است»<sup>۶۱</sup>. مثلاً یملکون ارزاقکم را خورنده روزی ترجمه نموده که چندان پسندیده نیست.

به آسانی و سهل‌گیری ز کار

بود مایه‌اش سود در انتظار

و اما گرفتن ز سختی کار

بود شوم بر کس اگر کرده کار<sup>۶۲</sup>

«السماح رباح والعسر شوم: سهل‌انگاری مایه سوداست و سختگیری شوم است»<sup>۶۳</sup>. که همان‌گونه که گفته آمد ماده «سمح» را آسان‌گیری و روامداری ترجمه کردن درست‌تر است و «ریاح» نیز باید «سود» معنا شود نه «سودا» و هر دو بخش کلام به یک‌گونه شود: مثلاً: آسان‌گیری مایه سود است و سختگیری مایه شومی، یا آسان‌گیری سود است و سختگیری شوم.

خداوند گارت بود راستگوی

بر او راستگو باش و راحت بجوی<sup>۶۲</sup>

«صدق الله فصدقَه: خدا راستگوست با او راست باش»<sup>۶۳</sup> ترجمه نمودن «صدق» به «راست باش» و حتی «راستگو باش» چندان دقیق نیست زیرا که صدق را تصدیق کردن خداوند جل و عز و اعتراف به راستی و درستی کلام و کار او ذکر کرده‌اند.

به طفلان کوچک که در این جهان

جدا گشته رفتند اندر جنان

یکی دید بابای خود در جزا

لباسش بگیرد نکرده رها

و تا این که پروردگار جهان

کند یاب او را به جنت روان<sup>۶۴</sup>

«صغارکم دعامیص الجنة یتلقى احدهم اياه فیأخذ بثوبه فلا یتبھی حتی یدخله الله و اياه الجنة: کوچولوهای شما ز الوهای بهشت‌اند یکیشان پدر خویش را ببیند و لباسش را بگیرد و رها نکند تا خدا پدرش را با او به بهشت درآورد»<sup>۶۵</sup> دعامیص جمع دعوامیص علاوه بر ز الو به معنای رونده و گردنده و گردش‌گر و کسی که در مکانی آزاد است به هر سو برود هم ضبط شده و همین معنای دوم منظور حضرت (ص) بوده است. سخن صاحب روح‌المعانی در این باره است که «الدعامیص جمع دعوامیص و هی دویبة تکون فی مستنقع الماء کثیرة الحركة لاتکاد تستقر و من المعلوم ان الاطفال لیسوا تلک الدویبة فی الجنة لکنه اراد الاخبار بأنهم سیاحون فی الجنة...»<sup>۶۶</sup> و البته کلمه «ز الو» در نظم نیامده است.

زنان گر که تنها گزار نماز

بر او بیست تا پنج از هر نماز

که زن در جماعت بیارد به جا

به تنهایی از آن جماعت فرا<sup>۶۷</sup>

«صلاة المرأة وحدها تفضل علی صلاتها فی الجمع بخمسی و عشرین درجة: نماز زن تنها بیست و پنج بار از نماز جماعت او بهتر است»<sup>۶۸</sup>. «جمع» را جماعت ترجمه نموده که به کلی جمله را مفلح ساخته و این تعکید به خودی خود در نظم مرتفع شده است. در نظم هر چند همان کلمه «جماعت» به کار رفته ولی معنای در حضور جمع، با جمعیت، در مقابل تنهایی و... را می‌رساند.

عمل کرد مؤمن عجیب است کار

برایش همه چیز نیکست و یار

نباشد کسی غیر مؤمن چنین

اگر سختی آید ز شکرش قرین

همین نیک باشد برایش ز کار

اگر بر مرض گردش او دچار

کند صبر و شکر خداوندگار

همین نیک باشد برایش ز کار<sup>۶۹</sup>

«عجبا لأمر المؤمن إن أمره كله له خير و ليس ذلك لأحد الا للمؤمن ان اصابته سرء شكر و كان خیرا له و ان اصابته ضرء صبر فکان خیرا له: کار مؤمن عجیب است که کار او همه برایش نیک است و هیچ‌کس جز مؤمن چنین نیست اگر سختی بدو رسد شکر کند و برای او نیک باشد و اگر مرضی بدو رسد صبر کند و برای او نیک باشد»<sup>۷۰</sup>. «ضرء» همان‌گونه که «سرء» کلی و «سختی» ترجمه شده باید به هر امری که بر فرد گران و ناخوشایند و ناپسند است معنا شود نه به «مرض». آنچه رفت شمه‌ای بود از تشویش‌هایی که در کتاب نهج‌الفصاحة منظوم رفته بود و ناشی از تکیه بر ترجمه و متن نهج‌الفصاحة اثر ماندنی مرحوم ابوالقاسم پاینده بود؛ ترجمه‌هایی که چندان دقیق نیست ولی نثر زیبا و استواری دارد و بی‌دقتی‌ها در آن به عمد نبوده بلکه تنها کوششی خوش‌نیت است برای برپایی میراث عظیم محمد (ص) میراثی که اگر خاکستر او هام و اساطیر از آن برخیزد شعله‌ای جهان‌افروز است و هنوز پس از قرن‌ها برای روشن کردن جان‌ها و ره‌نایدن جهان ما از این افراط‌های خطرناک و تفریط‌های هول‌انگیز مایه‌ای رسا دارد.<sup>۷۱</sup>

پی نوشت‌ها:

۱. نهج‌الفصاحة، مترجم و فراهم‌آورنده: ابوالقاسم پاینده، سازمان انتشارات جاویدان، تهران، چاپ هفدهم، پاییز ۱۳۶۲، مقدمه، ص هشتاد.
۲. نهج‌الفصاحة، پاینده، صص هشتاد و سه - هشتاد و چهار.
۳. نهج‌الفصاحة، پاینده، ص صد و ده.
۴. احادیث حروف «الف» تا حرف «ز»
۵. نهج‌الفصاحة، پاینده، ص صد و شصت - صد و شصت و سه.
۶. نهج‌البلاغة منظوم، محمدحسین سلطانی، انتشارات به‌آفرین، تهران، چاپ اول و دوم، ۱۳۷۹.
۷. نهج‌الفصاحة منظوم، محمدحسین سلطانی، انتشارات آرون، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۰، مقدمه، ص ۴.
۸. نهج‌الفصاحة، پاینده، ش ۲۴۱، ص ۴۷.
۹. نهج‌الفصاحة منظوم، ص ۳۱.
۱۰. نهج‌الفصاحة، پاینده، ش ۹۳۶، ص ۱۸۹.
۱۱. نهج‌الفصاحة منظوم، ص ۹۴.
۱۲. نهج‌الفصاحة، پاینده، ش ۱۷۸۸، ص ۲۸۰.
۱۳. نهج‌الفصاحة منظوم، ص ۱۷۹.
۱۴. نهج‌الفصاحة، پاینده، صص ۶۴۹-۶۷۸.
۱۵. نهج‌الفصاحة، پاینده، صص ۶۷۹-۷۰۱.
۱۶. خطبه‌های منظوم در صفحات ۲۹۳ - ۳۰۸ و تمثیلات منظوم در صفحات ۳۰۸ - ۳۲۰.

۱۷. نهج الفصاحة، پاينده، ضميمه اول، ص ۶۹۵-۶۹۶.
۱۸. نهج الفصاحة، پاينده، مقدمه، ص سيزده.
۱۹. نهج الفصاحة منظوم، ص ۲۶.
۲۰. نهج الفصاحة، پاينده، ص ۳۷، ش ۱۹۳.
۲۱. نهج الفصاحة منظوم، ص ۲۶.
۲۲. نهج الفصاحة، پاينده، ص ۳۸، ش ۱۹۶.
۲۳. نهج الفصاحة منظوم، ص ۳۸.
۲۴. نهج الفصاحة، پاينده، ص ۶۵، ش ۳۳۳.
۲۵. نهج الفصاحة منظوم، ص ۳۱.
۲۶. نهج الفصاحة، پاينده، ص ۴۷، ش ۲۴۴.
۲۷. نهج الفصاحة منظوم، ص ۷۲.
۲۸. نهج الفصاحة، پاينده، ص ۴۰، ش ۶۹۴.
۲۹. نهج الفصاحة منظوم، ص ۷۷.
۳۰. نهج الفصاحة، پاينده، ص ۱۵۱، ش ۷۴۸.
۳۱. لسان العرب، محمد بن مكرم بن منظور الافريقي المصري، دارصادر، بيروت، طبعه الاولى، ج ۱۰، ص ۲۲۹.
۳۲. نهج الفصاحة منظوم، ص ۸۴.
۳۳. نهج الفصاحة، پاينده، ص ۱۶۷، ش ۸۲۲.
۳۴. نهج الفصاحة منظوم، ص ۸۷.
۳۵. نهج الفصاحة، پاينده، ص ۱۷۳، ش ۸۵۵.
۳۶. نهج الفصاحة منظوم، ص ۸۷.
۳۷. نهج الفصاحة، پاينده، ص ۱۷۳، ش ۸۵۷.
۳۸. نهج الفصاحة منظوم، ص ۹۲.
۳۹. نهج الفصاحة، پاينده، ش ۹۱۹، ص ۱۸۵.
۴۰. نهج الفصاحة منظوم، ص ۹۶.
۴۱. نهج الفصاحة، پاينده، ش ۹۶۳، ص ۱۹۵.
۴۲. نهج الفصاحة منظوم، ص ۹۶.
۴۳. نهج الفصاحة، پاينده، ش ۹۶۵، ص ۱۹۵.
۴۴. نهج الفصاحة منظوم، ص ۱۱۰.
۴۵. نهج الفصاحة، پاينده، ش ۱۱۲۵، ص ۲۲۵.
۴۶. مختار الصحاح: محمد بن ابوبكر رازی (م ۷۲۱)، تحقيق محمود خاطر، مكتبة لبنان ناشرون، بيروت ۱۹۹۵، ص ۲۵۳؛ ل ه ف من باب فهم ای حزن و تحير و كذا التلهف على الشيء والملهوف المظلوم يستتيع واليهف المضطر واليهفان المتحير.
۴۷. نهج الفصاحة منظوم، ص ۱۲۸.
۴۸. نهج الفصاحة، پاينده، ش ۱۲۶۱، ص ۲۶۲.
۴۹. معجم الوسيط: ابراهيم مصطفي، معجم اللغة العربية، استانبول ۱۹۸۹، ص ۳۴.
۵۰. نهج الفصاحة منظوم، ص ۱۳۰.
۵۱. نهج الفصاحة، پاينده، ش ۱۲۷۷، ص ۲۶۷.
۵۲. نهج الفصاحة، پاينده، ش ۱۲۷۷، ص ۲۶۶-۲۶۷.
۵۳. نهج الفصاحة منظوم، ص ۱۵۴.
۵۴. نهج الفصاحة، پاينده، ش ۱۵۳۵، ص ۳۲۱.
۵۵. نهج الفصاحة منظوم، ص ۱۵۷.
۵۶. نهج الفصاحة، پاينده، ش ۱۵۵۹، ص ۳۲۷.
۵۷. فضائل الصحابه: احمد بن حنبل الشيباني (م ۲۴۱)، تحقيق وصي الله محمد عباس، مؤسسة الرسالة، بيروت، طبعه الاولى، ۱۹۸۳، ج ۱، ص ۱۷۹.
۵۸. سير اعلام النبلاء: محمد بن احمد الذهبي (م ۷۴۸)، تحقيق شيبه الارناؤوط و محمدنعم العرقسوسي، بيروت ۱۴۱۳، ج ۱۲، ص ۵۰۱.
۵۹. گونه های متفاوت تر و متأخرتر را می توان با جستجو در طبقات الشافعية الكبرى بی گرفت؛ طبقات الشافعية الكبرى: عبدالوهاب بن علی السبكي (م ۷۷۱)، تحقيق محمود محمد الطنجي و عبدالفتاح محمد الحلو، هجر للطباعة والاعلان، الجيزة، الطبعة الثانية، ۱۹۹۲، ص ۱۴۳.
۶۰. نهج الفصاحة منظوم، ص ۱۶۵.
۶۱. نهج الفصاحة، پاينده، ش ۱۶۵۵، ص ۳۴۶-۳۴۷؛ مرحوم پاينده در جايي «السهل» را «أسان گیری» ترجمه کرده است؛ بنگرید: نهج الفصاحة، پاينده، ص ۱۵۱.
۶۲. نهج الفصاحة منظوم، ص ۱۷۴.
۶۳. نهج الفصاحة، پاينده، ش ۱۷۳۷، ص ۳۶۹.
۶۴. نهج الفصاحة منظوم، ص ۱۷۸.
۶۵. نهج الفصاحة، پاينده، ش ۱۷۸۱، ص ۳۷۸.
۶۶. نهج الفصاحة منظوم، ص ۱۸۲.
۶۷. نهج الفصاحة، پاينده، ش ۱۸۳۲، ص ۳۸۸.
۶۸. نهج الفصاحة منظوم، ص ۱۸۲.
۶۹. نهج الفصاحة، پاينده، ش ۱۸۳۵، ص ۳۸۹.
۷۰. روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني: محمودالوسی (م ۱۲۷۰)، دار احیاء التراث العربی، بيروت، ج ۴، ص ۱۳۱.
۷۱. نهج الفصاحة منظوم، ص ۱۸۳.
۷۲. نهج الفصاحة، پاينده، ش ۱۸۴۸، ص ۳۹۱-۳۹۲.
۷۳. نهج الفصاحة منظوم، ص ۱۹۰.
۷۴. نهج الفصاحة، پاينده، ش ۱۹۳۲، ص ۴۰۹.
۷۵. نهج الفصاحة، پاينده، ص صد و پنجاه و هفت.